



# حسین بن علی (رض)

## از دیدگاه مولانا اقبال لاهوری

دکتر نادر کریمیان سردشتی - عضو هیأت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری - از اهل سنت



### چکیده:

علامه محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۳-۱۹۳۸م) یکی از مصلحین و پایه‌گذاران پاکستان و از شاعران برجسته متعهد در تاریخ معاصر است که درباره‌ی حسین بن علی (رض) و نهضت او اشعار و ابیاتی تأثیرگذار داشته است. وی با اهتمام به اوضاع مسلمانان شبه‌قاره هند و با الهام از آموزه‌های قیام حسین (رض)، آنان را از بردگی سیاسی و فرهنگی بیگانگان آگاه ساخته و توانست زیباترین تعبیر و مضامین را در تبیین قیام آن حضرت ابلاغ و گزارش نماید که در نوع خود از دیدگاه ادبی و عرفانی و تاریخی کم‌نظیر است. این مقاله به طور کلی، حضرت حسین بن علی (رض) را از دیدگاه مولانا اقبال لاهوری مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد. ندای اقبال برای همه انسان‌های آزاده همچنان زنده، مستدام و طنین‌انداز است. وی نسل معاصر را مخاطب آموزه‌های خود نمود تا رسالت تعلیم آزادی و جوانمردی و مبارزه و تلاش برای انواع از بین بردن بردگی‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی همه انسان‌ها و به‌ویژه مسلمانان را به انجام رساند. این پژوهش براساس دیوان فارسی اقبال لاهوری سامان یافته و دیوان اشعار اردوی وی را شامل نمی‌شود.

**کلید واژه‌ها:** کربلا، حسین بن علی (رض)، عرفان، اقبال لاهوری، ادبیات فارسی

### مقدمه

دیدگاه اقبال لاهوری در باب شخصیت حسین بن علی (رض) و در خصوص حادثه کربلا برخلاف دیدگاه فقیهان، فیلسوفان، متکلمان، مورخان و مردم عادی، کاملاً متفاوت و حتی متناقض با آنچه معمول است، ابراز شده است. دیدگاهی که چشم‌اندازهای دیگر همواره در برابر آن ناتوان هستند، بنابراین همیشه حرف‌های اقبال تازگی دارد و از نشاط و طراوت خاصی برخوردار می‌باشد. به قول پیر رومی، مولانای بلخی (مرشد معنوی اقبال لاهوری) در بازار

اندیشه و عرضه و تقاضای سلوکِ آدمیان در راه کمال «اینان نوفروشانند» یعنی مُدام کالای تازه عرضه می‌دارند. به عبارت دیگر، مولوی می‌گوید:

نوبت کهنه‌فروشان درگذشت

نوفروشانیم و این بازار ماست

این نوفروشی، جوشیدنی و نه کوشیدنی است. از خود واقعی است نه از خود ناخود، از آشناست نه از بیگانه. به همین سبب اقبال گوید:

بنده آزاد را آید گران

زیستن اندر جهان دیگران

اقبال لاهوری در دیوان فارسی خود، مسایل و مباحث مهمی در زمینه‌ی قیام حسین بن علی<sup>(رض)</sup> و شخصیت وی و حوادث کربلا مطرح کرده و نکات و مفاهیم اساسی اندیشه‌های عرفانی خود را گزارش نموده است. هر چند اندکی از آدمیان پیام اقبال را آویزه‌ی گوشِ جان می‌کنند و از لطایف عرفانی و معانی قدسی آن بهره می‌گیرند، زیرا آن اندیشه‌ها چنان بلند و ابدی است که حتی خود وی نیز گلایه دارد که چرا هم‌عصرانش پیام‌ها را در نیافتند و نشنیدند و به کار نبستند و در این باره می‌گوید:

چورخت خویش بر بستم از این خاک

همه گفتند با ما آشنا بود

ولیکن کس ندانست این مسافر

چه گفت و با که گفت و از کجا بود

(اقبال، ۱۳۸۱ش، ص ۴۸۳)

پیام اقبال لاهوری در گزارش شخصیت حسین بن علی<sup>(رض)</sup> در تاریخ ادبیات فارسی بی‌سابقه بوده و حقایق معنوی و اخلاقی را در قالب نظم بسیار نغز و زیبا بیان کرده است و از این جهت، این مقوله ارزش و اهمیت فراوانی می‌یابد. زیرا شاعران فراوانی در این باب داد سخن داده‌اند، ولی به جز مولوی بلخی (در مثنوی و دیوان شمس) هیچ کدام با این پایه از بلاغت و فصاحت و زیبایی معنایی و معنوی در باب حسین بن علی<sup>(رض)</sup> سخن نرانده‌اند.

هدف اصلی از این پژوهش، بیان دیدگاه‌های اقبال لاهوری در زمینه ابعاد شخصیت حسین بن علی<sup>(رض)</sup> و حادثه کربلا با چشم‌اندازی نو است. اقبال در قالب نظم می‌خواهد ملت پریشان جهان اسلام را از خواب غفلت بیدار کرده و به سوی شاهره حقیقت بکشانند و در این راه وی، الگویی بسیار دقیق و مبارزی سرسخت را پیشنهاد و معرفی می‌کند.

نویسنده به دنبال پاسخ این سوال است که شاعر ادیب و مصلح مسلمان اقبال لاهوری در خصوص واقعه تاریخی کربلا و شخصیت حسین بن علی<sup>(رض)</sup> چه دیدگاه جدید و بینش عارفانه



و شاعرانه‌ای را مطرح کرده است؟ دریافت و درک اقبال لاهوری از این حادثه تاریخی چگونه و براساس چه معیارهایی شکل گرفته است؟  
روش تحقیق در این مقاله به شیوه کتابخانه‌ای و پژوهشی است و مبنای کار، تحقیق مطابق دیوان فارسی کلیات اقبال لاهوری منتشر شده در ایران است. راجع به این موضوع تا زمان چاپ کتاب «اسرار کربلا از دیدگاه اقبال و مولانا» (تهران، سیروان، ۱۳۸۷ش) توسط نگارنده، به طور مستقیم هیچ پژوهش مستقلی انجام نگرفته بود و البته این مقاله نیز در نوع خود جزو نخستین پژوهش‌های انجام گرفته در این مقوله است.

### الف - چشم‌اندازی به احوال و آثار اقبال لاهوری

محمد اقبال در تاریخ ۲۴ ذی‌الحجه الحرام سال ۱۲۹۸ هجری (چهارم اسفند ۱۲۵۱) مطابق با ۲۲ فوریه ۱۸۷۳ میلادی در شهر سیالکوت پنجاب در نزدیکی شهر چناب متولد شد. پدر اقبال، مردی موسوم به شیخ نورمحمد و از اهل تصوف و بسیار متقی و خداپرست بود. نیاکان اقبال در اوایل قرن هجدهم به راهنمایی مردی مقدّس به دین حنیف اسلام مشرف شدند. خاندان اقبال، همه در دین متعصب و پای برجا بوده و با فکر باز و فهم کافی به اصول اسلامی ایمان قلبی داشته‌اند. خود اقبال هم در دوران حیاتش نشان داد که به اصول دین مبین اسلام فوق‌العاده معتقد و مؤمن بوده است. چنان که جاوید اقبال، فرزند آن مرحوم نقل می‌کند که هر گاه نام مبارک حضرت رسول اکرم (ص) را می‌شنید، با احترام از جای بر می‌خاست و هنگام تلاوت کتاب قرآن نیز بر پای می‌ایستاد. اقبال، اصالت کشمیری و دلدادگی به اسلام و فریفتگی به ادب زبان پارسی را در این بیت معروف خود بسیار خوب بیان کرده و فرموده است:

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

اقبال دوران کودکی را در سیالکوت گذرانید و تحصیلات مقدماتی را هم در آنجا به پایان رسانید و مقدمات علوم دینی را نیز در همان جا فرا گرفت، وی بعداً به لاهور آمد و در کالج اسلامی دولتی این شهر تحصیل کرد و در سال ۱۸۹۹م در رشته‌ی فلسفه، درجه عالی M.A. (کارشناسی ارشد) را با یک قطعه مدال علمی اخذ کرد.

اقبال مدتی در مدرسه‌ی عالی علوم شرقی (اورینتال کالج) لاهور معلم تاریخ و فلسفه بود. وی در سال ۱۹۰۵ با کمک برادرش عازم اروپا شد تا تحصیل و مطالعات فلسفی خود را تکمیل کند. مدت سه سال در کمبریج به تحقیقات خود ادامه داد و به اخذ درجه‌ی عالی در فلسفه موفق شد. در اروپا با نیکلسون، مترجم و شارح معروف مثنوی مولوی آشنا شد و نیکلسون کتاب اسرار و رموز اقبال را هم به انگلیسی ترجمه کرد. اقبال در سال ۱۹۰۸ به لاهور برگشت و استقبال

بی نظیری از او شد و پس از آن، نخستین اثر بزرگ خود کتاب «اسرار خودی» را به سال ۱۹۱۵ و کتاب «رموز بی خودی» را در سال ۱۹۱۶ سرود و نشر کرد و در آن، فلسفه تقویت خودی و تکامل شخصیت را بیان کرد. (مقتدری، ۱۳۲۶ ش، صص ۱۶-۲۴)

اقبال پس از آن به وکالت عدلیه و رهبری سیاسی و نطق و بیان و هدایت و اندرز مردم تا پایان عمر اشتغال ورزید. اقبال سفری هم به افغانستان دعوت شد و مثنوی «مسافر» یادبود این سفر اوست؛ او به ملت افغان، مهر و محبتی خاص داشت. در سال ۱۹۲۶ م، علامه اقبال به عضویت مجلس قانون گذاری پنجاب انتخاب شد. اختلافات و کشمکش ها و وضعیت ناگوار زندگی مردم و عشق به آزادی، اقبال را علاقه مند به شرکت در فعالیت های سیاسی کرد تا این که وی در سال ۱۹۳۰ م، تشکیل دولت پاکستان را در جلسه ی سالیانه حزب مسلم لیگ در الله آباد پیشنهاد نمود. اقبال به نمایندگی مسلمانان شبه قاره به سال ۱۹۳۱ در اولین مؤتمر اسلامی فلسطین که در شهر بیت المقدس تشکیل یافته بود، شرکت نمود و در اواخر سال ۱۹۳۲ در کنفرانسی که در لندن تشکیل شده بود، شرکت کرد و در مراجعت از اسپانیا دیدن کرد و مسجد قرطبه در روحیه ی او تأثیر عمیق گذاشت که در منظومه ای، تأثیرات روحی و قلبی خود را به نام «مسجد قرطبه» جلوه گر ساخت. در سال ۱۹۳۳ از افغانستان دیدن به عمل آورد و مزار حکیم سنایی را زیارت کرد. در چهارم دسامبر ۱۹۳۳ دانشگاه پنجاب درجه ی دکترا ی افتخاری به او عطا کرد. وی در سال ۱۹۳۴ به گلو درد دچار شد که تا پایان عمر ادامه داشت و در آغاز سال ۱۹۳۸، به تنگی نفس و ضعف قلب مبتلا گردید تا این که بالاخره در ساعت پنج بامداد روز پنجشنبه اول اردیبهشت سال ۱۳۱۷ خورشیدی مطابق ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ (بیستم صفر سال ۱۳۵۷ هجری) دار فانی را وداع کرد:

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود بریست و چشم ما گشاد

اقبال آثار و تألیفات زیادی از خود بر جای نهاد از جمله آنها عبارتند از: علم الاقتصاد (چاپ لاهور، ۱۹۰۳ م)، سیر فلسفه در ایران، تاریخ هند، احیای فکر دینی در اسلام، اسرار خودی، رموز بیخودی، پیام مشرق، زبور عجم، بانگ درا، جاوید نامه، مثنوی مسافر، بال جبریل، ضرب کلیم؛ پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟، ارمغان حجاز و یادداشت های پراکنده که خاطرات اقبال است و به همت جاوید اقبال در سال ۱۹۶۱ م طبع شده است. (رضوی، ۱۳۹۴ ش، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۷۷)

## ب. آزادی در اندیشه اقبال

اقبال به قول یکی از نویسندگان شهیر، روحی حماسی و ذهنی فلسفی و دلی عارف و هنرمند داشت. از حریت و آزادی اندیشه دفاع می کرد، به اندیشه های شرقی و غربی واقف بود، پای



در مدرسه و پایی در سیاست داشت. وی را می‌توان خلف راستین مولوی دانست که در تحلیل مسائل، واقع‌بین و جهان‌شناس بود. او همچون برخی از معاصران خام‌اندیش و ناآزموده و خود فروخته، راه چاره‌ی عقب‌ماندگی میهن را در «فرنگی» شدن تام و تمام نمی‌دید. پیامبر تسلیم و ذلت نبود، بلکه پیام‌آور آزادی و حریت بود. درد مسلمین را در «بی‌خبری» می‌دانست نه در «بی‌خودی» و می‌اندیشید که اگر این «خود» از هویت خویش «باخبر» شود، معجزه تاریخ رخ خواهد داد. اقبال با شعله‌های بصیرت‌بخش و دل‌افروز عرفان که جز از زینت وحی و چراغ نبوت پرتو نمی‌گیرد، آشنایی نزدیک و مستقیم داشت. اقبال آگاهانه و هوشمندانه بر بام این دو تمدن ایستاد و چشمی بر شرق و چشمی بر غرب، صلا در داد که مسلمین جز با بازگشت به خود و غرب جز با بازگشت به «وحی» نجات نمی‌یابند.

اقبال در باب آزادی و اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه مبتنی بر آزادی‌گری در «احیای فکر دینی در اسلام» که در واقع مانیفیست اصلاح‌طلبانه اقبال به شمار می‌آید می‌نویسد:

«ما با کمال میل به نهضت آزادی‌گری در جهان جدید اسلام خوشامد می‌گوییم. ولی باید این را پذیرفت که ظهور افکار آزادی‌گرانه در اسلام بحرانی‌ترین لحظه را در تاریخ این دین تشکیل می‌دهد. «آزادی‌گری» تمایل به آن دارد که همچون نیرویی متلاشی‌کننده عمل کند و اندیشه‌ی نژادی که اکنون بیش از هر زمان دیگر با نیرومندی در جهان اسلام کار می‌کند، ممکن است بالاخره وسعت نظر انسانی را که ملت‌های مسلمان از دین خود فرا گرفته بودند، محو کند... ما اکنون مرحله‌ای را می‌گذرانیم که شبیه است به مرحله‌ی انقلاب پروتستانی‌گری اروپا...»

وظیفه رهبران جهان اسلام امروز آن است که معنی آن‌چه را که در اروپا پیش آمده خوب بفهمند و پس از آن با احتیاط تمام و بینایی کامل نسبت به اسلام، به عنوان یک سیاست اجتماعی، به جانب پیش‌گام بردارند... نه در اصول اساسی و نه در ساختمان دستگاه‌های فقهی و حقوقی ما، بدان صورت که امروز آنها را می‌بینیم چیزی وجود ندارد که مؤید وضع فعلی باشد. جهان اسلام چون با اندیشه‌ی نافذ و تجربه‌ی جدید مجهز شود، می‌تواند شجاعانه به کار نوسازی و احیایی که در پیش دارد پردازد. ولی کار نوسازی، جنبه‌ای بسیار جدی‌تر از سازگاری با شرایط جدید زندگی دارد... بشریت امروز به سه چیز نیازمند است:

(۱) تعبیری روحانی از جهان، (۲) آزادی روحانی فرد، (۳) اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند... این سخن را باور کنید که اروپای امروز، بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر، مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحیی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن صورت آن، رنگ باطنی می‌دهد... چون به این

فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این دیگر وحی نخواهد رسید که مایه‌ی محدودیت آدمی شود، بایستی که ما، از لحاظ روحی آزادترین مردمان روی زمین باشیم... بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند و از هدف اسلام که تاکنون به صورت جزئی آشکار شده، آن دموکراسی روحی را که غرض نهایی اسلام است بیرون بیاورند و به کامل کردن و گستردن آن پردازند.» (اقبال لاهوری، بی تا، احیای فکر دینی در اسلام، صص ۲۰۴-۱۸۶)

همین آزادگی روحانی فرد را که اقبال بر آن تأکید می‌کند، در رموز بیخودی به ویژه در بحث از حادثه‌ی کربلا تبیین می‌کند، مشاهده می‌کنیم و نمونه‌ی کامل «آزادی روحانی فرد» را حسین<sup>(رض)</sup> معرفی می‌کند؛ خصوصاً آنجا که می‌گوید:

تیغ «لا» چون از میان بیرون کشید

از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش الا الله بر صحرا نوشت

سطر عنوان نجات ما نوشت

(اقبال، ۱۳۸۱ش، ص ۷۵)

### ج- رموز بیخودی، زبان گویای اسرار کربلا

این منظومه که مکمل کتاب اسرار خودی است و در سال ۱۹۱۶ منتشر شد، جنبه اجتماعی دارد و در حقیقت درس اقبال به جامعه می‌باشد و می‌خواهد که جامعه هم به مانند فرد، محکم و قوی باشد و می‌گوید که ملت هم به مانند فرد می‌باشد و همچنان که در زندگی افراد، جلب نفع و دفع ضرر و آرزو و عشق وجود دارد و خودی خود را می‌توان پرورش داد، همین طور هم حیات ملل و اقوام از این احساسات برخوردار است و باید برای تربیت و استحکام آن مجاهده کرد و انتهای کمال حیات ملی به مانند جذبات فردی و در قلب مشترک ملت امکان پذیر است. در مقدمه این کتاب، از ارتباط فرد با ملت و جماعت گفتگو کرده و اجتماع و جمعیت را می‌ستاید و می‌گوید که آن فردی که خودی خود را پرورش داده و رشد کرده، باید در ملت و اجتماع خویش ذوب شود و سبب قوام ملت گردد و ملت واقعی «جامعه اسلامی» است که باید هر قومی در آن جذب و از خود بی‌خود شده، یک ملت واحد و آزاد و قوی بسازد. (مقتدری، ۱۳۲۶ش، ص ۴۹)

این مثنوی همچون اسرار خودی، از لحاظ لفظ و معنی به پیروی مثنوی مولوی سروده شده و آکنده از مفاهیم عالی عرفانی و افکار تازه‌ی حکمت و تفسیر آیات و احادیث است که با چاشنی داستان‌ها و امثال، یاد مثنوی مولانا و حکایات آمده در آثار عطار را پیش چشم خواننده زنده می‌کند. اقبال در رموز بی‌خودی به وضوح خودشناسی و شناخت هویت انسانی را تبیین می‌کند و



می‌گوید که همین خودها می‌بایست در ضمن خصوصیات فردی نیروی همبسته و واحدی را به وجود آورند که منتهی به یکپارچگی جامعه اسلامی شود. زیرا به اعتقاد وی، فقط وحدت اسلامی است که می‌تواند چراغ هدایت را فرا راه جامعه‌ی انسانی قرار دهد. به این جهت است که از همان آغاز مثنوی، ارزش‌های دینی و زندگی در سایه‌ی اتحاد را تبلیغ می‌کند و از تکروری و تفرقه به شدت انتقاد می‌نماید. وطن را وطن اسلامی می‌داند و محور اساسی جهان اسلام را قرآن و متابعت از حضرت محمد<sup>(ص)</sup> را برای نیل به سعادت فریضه می‌شمارد.

اقبال از واژه «خودی» معنای تازه‌ای را اراده می‌کند که این معنا در زبان فارسی تا حدودی مهجور است. او نگران بود که مبدا تأکید بر «خود» جنبه فردیت را پیش کشد و منتهی به ایجاد انگیزش در فرد برای جدا شدن و بریدن از نظام اجتماعی گردد؛ به همین روی مثنوی «رموز بی‌خودی» را سرود و یک بار دیگر معنای تازه‌ای را بر دوش واژه‌ی «بی‌خودی» نهاد (برنی، ۱۳۶۴ ش، صص ۳۶-۳۷). جالب این که اقبال خود در انتخاب عنوان «رموز بی‌خودی» برای مثنویش به پیر روم مولوی تأسی کرده، آنجا که می‌فرماید:

جهد کن در بی‌خودی خود را بیاب

زودتر و الله اعلم بالصواب

(اقبال، ۱۳۸۱ ش، ص ۵۵)

اقبال در این مثنوی است که پرده از معنای حریت اسلامی به استناد حادثه کربلا برداشته و با تقابل دو مفهوم عشق و عقل و تبیین مصادیق واقعی آن در خارج، اسرار کربلا را بازگو کرده و به جامعه درس حریت و آزادگی آموخته تا همچون حسین بن علی<sup>(رض)</sup> با خون خود مفسر و رمزگشای قرآن باشند.

حریت اسلامی و سرّ حادثه کربلا در رموز بیخودی

در آغاز اشعار، اقبال در باب «معنی حریت اسلامی و سرّ حادثه کربلا» این جمله‌ی زیبا آمده است: «جان‌بازی حسین در کربلا و قیام او در برابر استبداد، جلوه‌ای است از عشق و ایمان و درسی است به همه‌ی شیفتگان حق و عدالت‌عریان». سپس اقبال این گونه اشعار نغز و زیبای خود را می‌سراید:

گردنش از بند هر معبود رست  
عشق را ناممکن ما ممکن است  
پاک‌تر چالاک‌تر بی‌باک‌تر  
عشق چوگان باز میدان عمل  
عقل مکار است و دامی می‌زند  
عشق را عزم و یقین لاینفک است

هر که پیمان با هوالموجود بست  
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است  
عقل سفاک است و او سفاک‌تر  
عقل در پیچاک اسباب و علل  
عشق صید از زور بازو افکند  
عقل را سرمایه از بیم و شک است

آن کند تعمیر تا ویران کند  
عقل چون باد است ارزان در جهان  
عقل محکم از اساس چون و چند  
عقل می‌گوید که خود را پیش کن  
عقل با غیر آشنا از اکتساب  
عقل گوید شاد شو آباد شو  
عشق را آرام جان حریت است

این کند ویران که آبادان کند  
عشق کمیاب و بهای او گران  
عشق عریان از لباس چون و چند  
عشق گوید امتحان خویش کن  
عشق از فضل است و با خود در حساب  
عشق گوید بنده شو آزاد شو  
ناقه‌اش را ساربان حریت است

(همان، ص ۷۴)

اقبال با این مقدمه که جنگ دیرینه عقل و عشق را بیان می‌کند، نمونه کامل حریت را حسین (رض) معرفی می‌کند و عشق را در برابر عقل می‌نهد:

آن شنیدستی که هنگام نبرد  
آن عاشقان پوربتول  
الله بای بسم الله پدر  
بهر آن شهزاده خیر الملل  
سرخ رو عشق غیور از خون او  
در میان اُمّت کیوان جناب  
موسی و فرعون و شبیر و یزید  
زنده حق از قوت شبیری است  
چون خلافت رشته از قرآن گسیخته  
خاست آن سز جلوه خیر الأمم  
بر زمین کربلا بارید و رفت  
تا قیامت قطع استبداد کرد  
بهر حق در خاک و خون غلطیده است  
مدعایش سلطنت بودی اگر  
دشمنان چون ریگ صحرا «لا تعد»  
سر ابراهیم و اسماعیل بود  
عزم او چون کوهساران استوار  
تیغ بهر عزت و دینست و بس  
ماسوالله را مسلمان بنده نیست  
خون او تفسیر این اسرار کرد

عشق با عقل هوس پرور چه کرد  
سرو آزادی ز بستان رسول  
معنی «ذبخ عظیم» آمد پسر  
دوش خیر المرسلین «نعم الجمل»  
شوخی این مصرع از مضمون اوج  
همچو حرف «قل هو الله» در کتاب  
این دو قوت از حیات آید پدید  
باطل آخر داغ حسرت میری است  
حریت را زهر اندر کام ریخت  
چون سحاب قبله باران در قدم  
لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت  
موج خون او چمن ایجاد کرد  
پس بنای «لاله» گردیده است  
خود نکردی با چنین سامان سفر  
دوستان او به یزدان هم عدد  
یعنی آن اجمال را تفصیل بود  
پایدار و تند سیر و کامگار  
مقصد او حفظ آیین است و بس  
پیش فرعونی سرش افکنده نیست  
ملت خوابیده را بیدار کرد



تیغ «لا» چون از میان بیرون کشید  
نقش الّا الله بر صحرا نوشت  
رمز قرآن از حسین آموختیم  
شوکت شام و فر بغداد رفت  
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز  
ای صبا ای پیک دور افتادگان  
از رگ ارباب باطل خون کشید  
سطر عنوان نجات ما نوشت  
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم  
سطوت غرناطه هم از یاد رفت  
تازه از تکبیر او ایمان هنوز  
اشک ما بر خاک پاک اورسان

(همان، صص ۷۴-۷۵)

این اشعار حقایقی بود که فکر و اندیشه اقبال دربارهی «سرّ حادثه کربلا» را گزارش نمود. اینک می‌بینیم چقدر زیبا اقبال لاهوری تضاد میان «عشق و عقل» و «منطق و اشراق» را بیان داشته است، تضاد و تناقضی که گذشتگان عرفان نیز بدان توجه خاصی داشته‌اند و همواره «جنگ» عشق و عقل را مطرح و بالاخره به پیروزی «عشق» بر «عقل» نوید داده‌اند. شیخ احمد غزالی، فخرالدین عراقی، عزیز نسفی، شاه نعمت‌الله ولی، عبدالرحمان جامی، نجم‌الدین دایه و مولوی، پیر و مرشد اقبال جزو کسانی بوده‌اند که در زمینه «عشق و عقل» رساله‌ها و منظومه‌ها ساختند و پرداختند. البته تأثیر مولوی بر اقبال در خصوص «مفهوم عشق» بسیار بیش از سایر عرفا بوده است. «عشق» همچون «خود» در مرکز فلسفه اقبال جای دارد. مفهوم عشق از نظر اقبال، همان -گونه که در اشعار عارفانه‌ی وی مشاهده شد، مفهومی کاملاً متفاوت از مفهوم سنتی عشق در ادبیات فارسی - هندی دارد. در نظر او، واژه‌ی عشق متضمن مفهوم خلاقیت، تمایل به تعالی و کوششی بی‌انقطاع برای حصول به کمال است. عشق به حیات معنا و قوام می‌بخشد، عالی‌ترین مدارج عشق، خلق ارزش‌ها و آرمان‌ها و کوشش برای تحقق بخشیدن به آن آرمان‌هاست:

عشق آیین حیات عالم است

امتزاج سالمات عالم است

اقبال در این ابیات نیز با تأثیرپذیری از مولوی به جنبه‌های منفی عقل تأکید دارد و آن را در رسیدن به اهداف عالی کارساز نمی‌داند و بر «دنیوی بودن» و غلبه «مصلحت‌گرایی» آن اعتراف می‌کند، مگر اکسیر عشق مدد رساند و وی را از این همه نواقص که خود بر شمرد نجات دهد. ابیات اقبال، خود گویای حقایق است و بنابراین نیازی به توضیح نیست، هر چند مجال شرح و تفسیر گسترده نیز فراهم نمی‌باشد. اقبال بند اول سخنانش را با این بیت خاتمه می‌دهد:

عشق را آرامِ جان حریت است

ناقه‌اش را ساریان حریت است (همان، ۷۴)

حریت چیست و مصداق آن چه کسی می‌تواند باشد؟ عرفا تعاریف گوناگونی از «حریت» به

دست داده‌اند؛ از جمله گفته‌اند: «الْحُرِّيَّةُ: اِشَارَةٌ إِلَى نِهَائَةِ التَّحَقُّقِ بِالْعِبَادِيَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى» یعنی پایان تحقق عبودیت الهی را حریت می‌دانند. جنید بغدادی گوید: «آخِرُ مَقَامِ الْعَارِفِ الْحُرِّيَّةُ» پایان مقام و مرتبه عارف، رسیدن به «حریت» است. (سراج طوسی، ۱۹۶۰م، ص ۴۵۰) محمد غزالی می‌گوید: «والحرية إقامة حقوق العبودية فتكون لله عبداً و عند غيره حراً» یعنی حریت برپای داشتن حقوق عبودیت است، بدین معنی که انسان بنده‌ی خدا باشد و از قید بندگی غیر او، آزاد باشد. (غزالی، ۱۳۴۷ق، ص ۶۵) ابن عربی در رساله «اصطلاحات عرفانی» خود در تعریف حریت می‌نویسد: «الحرية إقامة حقوق العبودية لله تعالى فهو حُرٌّ عَن مَاسِوَى اللَّهِ». که همان تعریف غزالی را القاء می‌کند. (ابن عربی، ۱۹۴۸م، ص ۱۱) عزالدین کاشانی نیز در «شرح منازل السائرين» می‌نویسد: «الحرية هي الانطلاق عن رق الاغيار». حریت یعنی آزاد شدن از قید بندگی اغیار (جز خدا). (کاشانی، ۱۸۴۵م، ص ۳۶)

با این مقدمات، اقبال لاهوری در جنگ بین عشق و عقل و حسین (رض) و یزید، به موضوع اصلی حادثه کربلا و تبیین مبانی عرفانی آن می‌پردازد:

آن شنیدستی که هنگام نبرد  
عشق با عقل هوس پرور چه کرد  
آن عاشقان پور بتول  
سرو آزادی ز بستان رسول

(اقبال، ۱۳۸۱ش، ص ۷۴)

اقبال تا پایان آخرین ابیات، به گشادن اسرار کربلا اهتمام می‌ورزد و با مطلعی زیبا نبرد حسین (رض) را با یزید، نبرد بی‌پایان عشق با عقل هوس پرور می‌بیند و پسر حضرت زهرا (رض) را «عاشقان» الی الله می‌نامد و معتقد است ترانه «عشق» از مضمون شهادت حسین (رض) پر معنی و دل‌ویز و گیرا شده است:

سرخ رو عشقِ غیور از خون او  
شوخی این مصرع از مضمون او

(همان، ص ۷۴)

اقبال بر این باور است همان‌طور که سوره اخلاص، خلاصه و جوهر قرآن است، حسین (رض) نیز خلاصه و جوهر امت محمدی (ص) است و توضیح می‌دهد هنگامی که خلافت رشته‌ی خود را از فرمان خدا یعنی قرآن کریم گسیخت و تبدیل به ملوکیت شد، ناگزیر حسین (رض) قیام کرد و خود را فدا نمود و سمبل و نماد جاودانه «حریت» شد. از این رو، حسین (رض) همچون باران رحمت بر زمین کربلا بارید و با خون خود، آن را آبیاری کرد و لاله آزادی و حریت را کارید و از این راه، گلستانی در دل مؤمنان پدید آورد تا برای همیشه قطع استبداد کنند و به تعبیری



زیباتر، حسین (رض) چمن زاری درست کرد تا در آن، هیچ استبدادی رشد و نمو نکند و لذا فرهنگ حسینی جلوی رشد استبداد را می گیرد:

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

(همان، ص ۷۵)

اقبال سپس آن گاه حسین (رض) را سرّ حضرت ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) می داند؛ بدین معنی که حضرت ابراهیم (ع) در راه اجرای فرمان حق خواست فرزند خود را قربانی کند، ولی حسین (رض) خود و فرزندان و برادران و نزدیکترین کسانش را فدای حق و احیای اسلام کرد. نکته نغز و زیبای دیدگاه اقبال این است که برخلاف مشهور معتقد است که دشمنان حسین (رض)، مقتول وی شدند نه این که حسین (رض) مقتول آنان باشد و با این تعبیر پارادوکس اندیشه عرفانی را نشانه می رود:

خون او تفسیر این اسرار کرد      مَلّت خوابیده را بیدار کرد  
تیغ «لا» چون از میان بیرون کشید      از رگ ارباب باطل خون کشید

(همان)

و سپس نتیجه گیری می کند که با نابودی ارباب باطل:

نقش الّا الله بر صحرا نوشت

سَطْرِ عنوانِ نجات ما نوشت

(همان)

در پایان ابیات، اقبال می گوید رموز قرآن را حسین (رض) به ما آموخت و آتش نهضت های انقلابی را او شعله ور ساخت و با آن که جاه و جلال و قدرت خلافت های دمشق و بغداد و غرناطه از یاد رفت، ولی فریاد و عظمت آزادگی و مبارزه حسینی هنوز به گوش می رسد.

### د. حسین (رض)، مظهر و مفسر حریت و آزادگی

اقبال در بیان اسرار کربلا و حادثه عاشورا بر حریت و آزادگی تکیه می کند. روشنگر معنی حریت اسلامی بیان رسای حضرت حسین (رض) است که فرمود: «آزاد آفریده شده ای پس آزاد باش و آزاده.» و تفسیر حریت، قیام بی مانند آن حضرت در کربلا است که به حقیقت، از حوادث کم نظیر تاریخ است. اقبال می گوید که هر کس با خدا پیمان بسته، گردنش از بند هر معبود دیگر رسته:

هر که پیمان با هوالموجود بست      گردنش از بند هر معبود رست  
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است      عشق را نا ممکن ما ممکن است  
عشق را آرام جان حریت است      ناقه اش را ساربان حریت است

(همان، ص ۷۴)

سرور آزادگان حسین (رض) قیام فرمود تا رشته‌ی استبداد و زورگویی را قطع کند و نهال آزادی  
و برابری را با خون مقدس خود آبیاری نماید:

آن عاشقان پور بتول  
سرو آزادی ز بستان رسول  
سرخرو عشق غیور ازخون او  
شوخی این مصرع از مضمون او

(همان)

حسین (رض) بنده‌ی مؤمن خدا بود و از ماسوی گسسته و به خدا پیوسته است:  
ماسوی الله را مسلمان بنده نیست  
پیش فرعونی سرش افکنده نیست

(همان، ص ۷۵)

بنابراین حسین (رض) با این ویژگی‌ها، مفسر اسرار حریت و آزادی اسلام است؛ همچنان که  
رمز قرآن نیز هست و ما رمز لطیف قرآن را از حسین باید بیاموزیم. مهاتما گاندی، رهبر فقید  
هندوستان و هم‌سنگر اقبال لاهوری در آزادی هند افتخار می‌کند که تاریخ نهضت کربلا را  
خوانده و از آن درس آزادی و حریت آموخته و می‌گوید: «هر قومی که بخواهد به آزادی واقعی  
برسد باید از زندگی حسین (رض) سرمشق بگیرد.» حسین با خون خود، رمز «لااله الاالله» را بر  
صحیفه‌ی روزگار، دیگر بار نقش کرد و عاشقانه در راه حقیقت و آزادی از همه چیز گذشت:

رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله‌ها اندوختیم  
تارما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز  
ای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک اورسان

(همان)

رمز قرآن آموختن از حسین، تاسی و پیروی از قرآن و اجرای احکام آن است. بنابراین کمترین درس  
این نهضت این است که قرآن از حجاب‌های حاکم بر آن رها شود. در این راستا، اقبال می‌گوید:

به بند صوفی و ملا اسیری  
حیات از حکمت قرآن نگیری  
به آیتش ترا کاری جز این نیست  
که از یاسین او آسان بمیری!!

(همان، ص ۴۵۷)

و در جای دیگر در نقد صوفیان و ملاحا و به عبارت دیگر علیه فقها و علمای وقت که کتاب فرقان  
را تبدیل به یک کتاب پر رمز و راز و غیر قابل فهم کرده‌اند و خودشان نیز از آن بهره‌ندارند، می‌فرماید:



ز من بر صوفی و ملاً سلامی  
که پیغام خدا گفتند ما را  
ولی تأویل‌شان در حیرت انداخت  
خدا و جبرئیل و مصطفی را

(همان، ص ۴۵۸)

بنابراین نگاه اقبال به عنوان مصلح نسبت به قرآن کریم غیر از نگاه صوفی و ملاًست. وی در نقش سازنده قرآن و تأثیر آن در جان‌ها می‌سراید:

نقش قرآن چون که بر عالم نشست      نقشه‌های پاپ و کاهن را شکست  
فاش گویم آن چه در دل مضمراست      این کتابی نیست چیزی دیگر است  
چون که در جان رفت، جان دیگر شود      جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود

و نیز در رموز بیخودی می‌گوید:

ای گرفتار رسوم ایمان تو  
شیوه‌های کافری زندان تو

(همان، ص ۸۳)

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن  
نیست ممکن جز به قرآن زیستن

(همان، ص ۸۴)

به هر روی نهضت حسین (رض) در نظر اقبال، حرکتی حریت‌خواهی و آزادی‌خواهی بوده است. از بعد سیاسی و اجتماعی، شهادت عظیم آن حضرت برای افراد مظلوم و محروم همواره سرمشق فراهم می‌سازد که آنان برای ایفای حقوق خود قیام نمایند و از کسی باک نداشته باشند. اقبال واقعه‌ی کربلا را با ایجاز بیان می‌کند، اما پر مغز و پربار و مضمرات آن را عرضه می‌دارد و برای نخستین بار، نهضت حسین (رض) را در ادب منظوم فارسی (پس از مولانا) با اندیشه‌های عرفانی آمیخته است. البته در دوره‌ی معاصر، عُمّان سامانی نیز در «گنجینه‌الاسرار» به حادثه‌ی کربلا از دیدگاه عرفانی پرداخته و مطالب جالبی را مطرح کرده است. خلق منظومه «گنجینه‌الاسرار» در سال‌های آغازین قرن چهاردهم هجری قمری (سال ۱۳۰۵ ه.ق.) توسط نورالله متخلص به عُمّان سامانی و از دیار اصفهان موجب شد که حادثه کربلا با همه‌ی جزئیاتش و به ویژه شخصیت حسین (رض) وارد حوزه‌ی مبانی عرفانی شود و بنابراین سامانی «بر مذاق اهل توحید» بر مبنای مقصود عرفا از تجلی اول و دوّم سخن می‌گوید و تقریباً ویژگی‌های انسان کامل مورد نظر عرفا را بر حسین (رض) منطبق دانسته و وی را «وَلِیُّ کَامِل، الزبده السعداء و سید الشهداء» می‌نامد. (سامانی، ۱۳۷۵ ش، صص ۱۰-۱۴ و ۴۱-۴۴)

در سروده‌های اقبال نیز نام حسین<sup>(رض)</sup> غالباً نمادی از حقیقت و راستی است که با نادرستی و نیرنگ در نبرد است. همچنان که در مثنوی «پس چه باید کرد» اقبال در مبحث «فقر» که از دیدگاه عرفانی بدان پرداخته می‌گوید:

چيست فقر ای بندگان آب و گل      یک نگاه راه بین، یک زنده دل  
فقر، کار خویش را سنجیدن است      بر دو حرف لا اله پیچیدن است  
فقر، خیبرگیر با نان شعیر      بسته‌ی فتراک او سلطان و میر

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۱ش، صص ۳۹۵-۳۹۶).

سپس گوید:

فقر چون عریان شود زیر سپهر  
از نهیب او بلرزد ماه و مهر  
فقر عریان، گرمی بدر و حنین  
فقر عریان، بانگ تکبیر حسین

(همان، ص ۳۹۷)

بانگ تکبیر حسین، فریاد مبارزه‌طلبی حسین<sup>(رض)</sup> در روز عاشورا بود که پس از آن واقعه، در جنگ‌های مسلمانان به صورت نشانه‌ای برای مبارزه‌طلبی درآمد. الله اکبر، که گواهی دادن بر عظمت و بزرگی خداست، به طور ضمنی، نفی کارآیی علت‌های ثانوی را معنی می‌دهد.

در رموز بیخودی، اقبال ناطق به این حقیقت توجه می‌کند:

تیغ «لا» چون از میان بیرون کشید      از رگ ارباب باطل خون کشید  
تا قیامت قطع استبداد کرد      موج خون او چمن ایجاد کرد  
نقش الا الله در صحرا نوشت      سطر عنوان نجات ما نوشت  
ستر قران از حسین آموختیم      ز آتش او شعله‌ها اندوختیم  
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز      تازه از تکبیر او، ایمان هنوز

(همان، ۷۵)

## نتیجه‌گیری

نتیجه آموزه‌های اقبال لاهوری در معرفی حسین بن علی<sup>(رض)</sup> به جامعه جهانی را می‌توان چنین خلاصه نمود:

۱. شهدای فی سبیل الله زنده و جاویدند.
۲. دو نوع حیات مقصود است: حیات جاوید و مستدام و حیات طبیعی که با مرگ تمام می‌شود، اما حیات جاویدان و مستدام تازه پس از مرگ آغاز می‌شود.



۳. تحقق و معنی دقیق آزادی در فرهنگ ایثار و شهادت: شهید همه را از بند رقیت و بردگی و بندگی غیر خدا نجات می دهد.
۴. در تاریخ بشر، عشق و عقل همواره دچار تعارض بوده و گاهی یکی بر دیگری پیروز شده اند، اما از دیدگاه اقبال، عشق پیروز جاودانی است و عقل مصلحت اندیش ناتوان از ادراک حیات جاودانی.
۵. خودشناسی و بیخودی در سرّ حادثه کربلا نهفته است و انسان ها به خوبی به پیچیدگی های «خود» و «بیخودی» آشنا می شوند.

### کتابنامه

۱. ابن عربی، محی الدین ابو عبدالله، کتاب اصطلاح الصوفیه، حیدرآباد، دکن، ۱۹۴۸م.
۲. ابوالغنائیم کاشانی، کمال الدین، کتاب اصطلاحات صوفیه، تحقیق الویس اسپرنگر، هند، کلکته، ۱۸۴۵م.
۳. اقبال لاهوری، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام؛ تهران، کانون نشر و پژوهش های اسلامی، بی تا.
۴. \_\_\_\_\_، بازسازی اندیشه دینی در اسلام؛ ترجمه محمد بقائی (ماکان)، تهران، ماکان، ۱۳۶۸ش.
۵. \_\_\_\_\_، کلیات اشعار فارسی، به کوشش احمد سروش، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۸۱ش.
۶. \_\_\_\_\_، نامه ها و نگاشته های اقبال لاهوری، به کوشش بشیر احمددار، ترجمه عبدالله ظهیری؛ مشهد، جاوید، ۱۳۶۸ش.
۷. ایوب، خواجه، اسرار الغیوب (شرح مثنوی معنوی)، تصحیح و تحشیه دکتر محمد جواد شریعت، بی تا، بی تا.
۸. برنی، سید مظفر حسین، نقش اقبال در ادب پارسی - هندی؛ ترجمه مهدی افشار، تهران، وزارت ارشاد اسلامی (اداره کل انتشارات و تبلیغات)، ۱۳۶۴ ش.
۹. رضوی، سید سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، ج اول، راولپندی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا (درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال الدین رومی)، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. سامانی، عثمان، گنجینه الاسرار، به خط محمدعلی فرزند، تهران، سروش، ۱۳۷۵ ش.
۱۲. سراج طوسی، ابونصر، کتاب الملح، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه سرور؛ قاهره، دارالکتب الحدیثه بمصر، ۱۹۶۰م.
۱۳. عرفانی، خواجه عبدالحمید، رومی عصر (شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، شاعر ملی پاکستان)، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۲ش.
۱۴. غزالی، محمد، الاملاء فی اشکالات الاحیاء، قاهره، الحلبی بمصر، ۱۳۴۷ق.
۱۵. مقتدری، محمد تقی، اقبال متفکر و شاعر اسلام؛ تهران، سازمان مستقل چاپ خانه دولتی ایران، ۱۳۲۶ ش.
۱۶. مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ش.
۱۷. \_\_\_\_\_، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۸ش.